

From a Fortress to a Town: The Formation of Shushi as an Example of South Caucasian Urban Life

Javad Morshedloo*


Abstract

This study aims to throw some lights on certain aspects of pre-modern social life in the south Caucasus. Focusing on Shushi as a typical case, it attempts to explain different characteristics of urban life in 18th century south Caucasus in relation to the political, ecological and social conditions of the region. Central to this study is an attempt to explain the contribution of tribal force to the formation of urban life. Following a general look on the historical background, it traced the process through which a tribal governor established Shushi as his center of power and developed it to become a small town. In the meantime, it surveys the physical as well as social structures of the town as a part of its historical development. Finally, it tries to highlight the role of Russian domination in continuation and development of Shushi's urban life in a modern period. The study shows that Shushi's historical development as a typical case in 18th and early 19th south Caucasia has been directly affected by both internal and external factors.

Keywords: Shushi, Qarabagh, South Caucasus, Javanshir, Urban life.

* Assistant Professor of History, Tarbiat Modares University, Tehran, Iran, j.morshedloo@modares.ac.ir

Date received: 21/1/2021, Date of acceptance: 10/3/2021

 Copyright © 2010, IHCS (Institute for Humanities and Cultural Studies). This is an Open Access article. This work is licensed under the Creative Commons Attribution 4.0 International License. To view a copy of this license, visit <http://creativecommons.org/licenses/by/4.0/> or send a letter to Creative Commons, PO Box 1866, Mountain View, CA 94042, USA.

از قلعه تا شهر: بررسی پیوند شهرنشینی و حیات قبایلی در جنوب قفقاز با تمرکز بر شوشی

جواد مرشدلو*

چکیده

در پژوهش حاضر، ضمن تمرکز بر روند ظهور و توسعه شوشی، ابعاد معینی از حیات شهری جنوب قفقاز قرن دوازدهم هجری/هجدهم میلادی بررسی می‌شود. هدف نمایاندن سهم عوامل محیطی و نیروهای قبایلی در تکوین و تحول حیات شهری جنوب قفقاز در آستانه تسلط روسیه تزاری بر این حوزه است. به این منظور، نخست، چشم‌اندازی تاریخی از حیات شهری جنوب قفقاز در این مقطع ترسیم شده است. سپس، با تمرکز بر روند شکل‌گیری و توسعه شهر شوشی و سهم طایفه جوانشیر در آن، دلایل انتخاب این شهر به مرکزیت حکومت محلی این خوانین و سیر توسعه کالبدی و اجتماعی آن تحلیل و تبیین شده است. این پژوهش با رویکرد تاریخ اجتماعی و در جهت نمایاندن برخی زوایای مغفول از حیات اجتماعی جنوب قفقاز پیش از تسلط روسیه تزاری انجام شده است. دستاورد تحقیق نشان می‌دهد که الگوی عمومی حاکم بر حیات شهری جنوب قفقاز در دوره یادشده تا حد زیادی تحت‌تأثیر عامل اجتماعی بومی، یعنی نیروهای قبایلی، تحول یافته است. جلوه معینی از این تأثیرپذیری را می‌توان در شکل‌گیری و توسعه شوشی مشاهده کرد که هم در الگوی توسعه کالبدی و هم در تکوین بافت اجتماعی آن به‌شکل مستقیم با اراده و تدبیر سیاسی یک فرمان‌روای قبایلی پیوند داشت.

کلیدواژه‌ها: شوشی، قراباغ، جوانشیر، پناه‌خان جوانشیر، تاریخ اجتماعی.

* استادیار گروه تاریخ، دانشگاه تربیت مدرس، تهران، ایران، j.morshedloo@modares.ac.ir

تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۱۱/۰۲، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۱۲/۲۰



۱. مقدمه

مسائل و پرسش‌های مهمی درباره تاریخ اجتماعی جنوب قفقاز در دوره پیش از تسلط روسیه تزاری هنوز نیازمند واکاوی است. بیش‌تر روایت‌های موجود درباره تاریخ این منطقه از یک چشم‌انداز پسینی نوشته شده و بازتابی از غلبه گفتمان‌های ایدئولوژیک در دوره شوروی یا عقبه ناسیونالیستی آن‌ها بوده‌اند. فارغ از نقدهایی که بر این روایت‌های ایدئولوژیک و کل‌گرایانه وارد است، غفلت‌گریزناپذیر آن‌ها از برخی جزئیات مهم و وجوه تمایز حیات اجتماعی و فرهنگی این حوزه در وضعیت پیشامدرن ایجاب می‌کند که پژوهش‌های عمیق‌تری در این زمینه انجام شود. بر این اساس، هم‌چنان پرسش‌های زیادی در پیوند با سرشت حیات اجتماعی مردمان جنوب قفقاز، چه در دوره پیش از تسلط روسیه و چه در جریان گذار به دوره مدرن، مطرح است. شهرنشینی و ابعاد پیچیده آن در پیوند با مقوله‌هایی چون زیست‌شبانی، اقتصاد محلی، سیاست، جنگ، جمعیت، ترکیب قومی، مهاجرت، و تجارت نمونه‌ای از این مسئله‌های مهم است. بررسی این مسئله‌ها و ابعاد گوناگون آن‌ها می‌تواند به فهم بهتر و دقیق‌تر تاریخ جنوب قفقاز در دوره پیش از تسلط روسیه و روند نوسازی استعماری کمک کند. گذار تحمیلی جوامعی که به مدت چندین قرن درون نظم اجتماعی و فرهنگی به اصطلاح سنتی زیسته و به آن خو گرفته بودند، به نظامی جدید و نوگرا که سرشت استعماری داشت، موضوع جذابی برای پژوهش است. اهمیت این مسئله در بستر موضوعی موردنظر ما به‌ویژه ناظر بر واکاوی هویت اجتماعی مردمی است که در جریان تسلط روسیه بر جنوب قفقاز و پی‌آمدهای آن عاملیت یا کنش‌گری معناداری در تعیین سرنوشت خویش نداشتند.

با این مقدمه، پژوهش حاضر به دنبال آن است که با تمرکز بر شوشی روند شکل‌گیری و تحول حیات اجتماعی این شهر کوچک را به‌مثابه نمونه‌ای ویژه و منحصر به فرد از الگوی حیات شهری در جنوب قفقاز بررسی کند. انتخاب شوشی به‌منزله موضوع محوری این پژوهش ناظر بر چند واقعیت بوده است. نخست این‌که ظهور و توسعه شوشی در بستر متحولی اتفاق افتاد که شاهد گذار حوزه جنوب قفقاز از دوره حاکمیت نامتمرکز خوانین ایرانی به دوره تسلط روسیه تزاری و تغییرات ساختاری ناشی از آن بود. انتخاب مکان تأسیس این شهر حاصل مصلحت‌اندیشی پناه‌خان جوانشیر برای حفظ و تقویت قدرت محلی خود در برابر نیروهای رقیب بود و ابراهیم خلیل‌خان، فرزند و جانشین او، از نخستین خوانینی بود که با روس‌ها ارتباط برقرار کرد و با امضای توافق‌نامه‌ای با سیسیانف، راه

استقرار یک گروه از سربازان روس را در شوشی باز کرد. دوم، شوشی دراصل قلعه‌ای ارمنی بود که در گذر چند دهه و با دخالت مستقیم و مؤثر عامل سیاست و اراده فرمان‌روایی محلی به شهر کوچکی تبدیل شد و سپس تحت‌حمایت قدرتی اشغال‌گر توسعه یافت؛ شهری که پذیرای جمعیت به‌نسبت چشم‌گیری از مردم ارمنی و مسلمان پیرامون خود شد و در فاصله نیم‌قرن چند محله در آن شکل گرفت. این ویژگی خاص شوشی را در کم‌تر شهری می‌توان یافت. باوجوداین، شوشی را از جهاتی می‌توان نمونه‌ای سنخ‌نما از الگوی رایج سکونتگاه‌های شهری جنوب قفقاز در آستانه قرن سیزدهم هجری/ نوزدهم میلادی قلمداد کرد. مساحت کم و جمعیت اندک، محوریت خاندان خان، ساختار کالبدی «ارگ‌شهر»، و توسعه کالبدی بر محور ارائه و تشخیص خان از جمله این جهات است. درکنار این‌ها، ترکیب قومی و بافت اجتماعی شوشی و تحول آن در جریان گذار از دوره پیشاستعماری به دوره تزاری نکته مهمی است که بررسی آن می‌تواند ابعادی از مسئله پیچیده تحولات مرتبط با مهاجرت و قومیت در جنوب قفقاز را روشن کند.

۱.۱ پیشینه، رویکرد، و روش پژوهش

موضوع تاریخ اجتماعی و شهرنشینی در قفقاز قرن سیزدهم هجری/ نوزدهم میلادی در قالب سه پارادایم تاریخ‌نگاری عمده روایت شده است؛ نخست، تاریخ‌نگاری دوره تزاری که دغدغه اصلی آن گزارش روند تغییرات جنوب قفقاز در دوره تسلط حکومت تزاری بوده است. در این روایت، تحولات حیات شهری بیش‌تر از منظر تغییرات دوره استعماری بررسی شده و تمرکز اصلی بر شکل‌گیری یک نظام اداری جدید بر محور اولویت‌های نظامی و مدیریت منابع بوده است.^۱ این دسته از پژوهش‌ها در مجموع تحولات دوره تزاری را به‌دیده مثبت نگریسته و مقطعی مهم از روند توسعه و نوسازی این حوزه را با محوریت تمدن روسی ارزیابی کرده‌اند. دوم، تاریخ‌نگاری دوره شوروی که نوعی بازنگری در الگوی پیشین بود و تحولات اجتماعی را در چهارچوب تفسیری کلان مبتنی بر الگوی نظری مارکسیستی - لنینیستی و رویکرد برساخت‌گرا تبیین می‌کرد.^۲ در این کلان‌روایت با وجود تمرکزی که بر برخی ابعاد حیات اجتماعی وجود داشت، ماهیت تعمیم‌گرا، تفسیری، و ایدئولوژیک آن مانع از فهم مقولات اجتماعی در بستر تاریخی آن و از زاویه‌ای دقیق و جزئی‌نگرتر بوده است. در این دسته از پژوهش‌ها، تحولات قفقاز از منظری پسینی نگریسته و تفسیر شده است و تاریخ جوامع پراکنده‌ای که تا پیش از تسلط روسیه تزاری زیر فرمان

خوانین محلی و به شکل مستقل از هم اداره می شدند، به منزله مقطعی از روایت یک دست تاریخ کشور آذربایجان روایت شده است.^۳ و سوم، تاریخ نگاری پسا شوروی که فارغ از تفاوت هایی در نگرش، رویکرد، و روش نمایندگان آن میراث دار رویکردها و الگوهای نظری دوره شوروی است و تمرکز و دغدغه اصلی آن ارائه روایتی ملت محور از تاریخ اجتماعی این حوزه است. روایتی که سرشتی آشکارا تفسیری و جهت گیرانه دارد و روند تحولات تاریخی و جلوه های اجتماعی آن را در پرتو یک کلان نگاره پسینی و زمان پریشانه بازنمایی می کند.^۴

در این میان، محدود پژوهش گرانی کوشیده اند تا برکنار از این سه رویکرد غالب، تحول تاریخی جوامع مسلمان جنوب قفقاز را مبتنی بر اسناد و مدارک بستر تاریخی و زمانه آن تبیین کنند. در میان این پژوهش گران، اتکین (۱۹۹۰، ۱۳۸۰) گزارشی از وضعیت خان نشین های جنوب قفقاز در دوره مورد نظر و مستشاری (Mostashari 2006) تبیینی از روند تحول آن ها در دهه های آغازین به دست داده اند.^۵ رویکرد این دو پژوهش گر سنخیت بیش تری با پژوهش حاضر دارد، اما غلبه نگاهی فراگیر و تعمیم گرا، هر چند متفاوت با نگرش حاکم بر تاریخ نگاری برساخت گرای دوره شوروی بر این پژوهش ها، مانع از برجسته شدن زوایای ظریف تر موضوع شده است. در پژوهش حاضر، مسئله محوری تبیین یک تحول در بستر تاریخی آن و در پیوند با مجموعه ای از عوامل درونی و بیرونی است. از سویی تلاش می شود که روند شکل گیری کانون شهری در بستر تاریخی و فرهنگی آن توضیح داده شود و از سوی دیگر، نقش متغیری بیرونی در ادامه حیات اجتماعی این کانون شهری و تحولات ناظر بر ترکیب قومی و بافت فرهنگی مردم آن تبیین شود. هدف آن است که پرتوی هر چند کم سو بر مقطعی مهم از تاریخ اجتماعی جنوب قفقاز تابانده شود و راه برای تحقیقات بیش تر هموار شود.

به لحاظ منبع شناسی، درکنار گزارش های سفرنامه ای و آماری یا تجسسی که اطلاعات کم نظیری از وضعیت کانون های حیات شهری در جنوب قفقاز به دست می دهند، خوش بختانه دست مایه چشم گیری را از روایات تاریخ نگاران دربارۀ قراباغ و شوشی در اختیار داریم. در سال های پس از تصرف قفقاز به دست روسیه، این ایالت شاهد ظهور سنت تاریخ نگاری محلی بود. باین که دغدغه اصلی این تاریخ نویسان ثبت مآثر و آثار خوانین قراباغ به سفارش مدیران و فرمان داران استعماری روس بود، اطلاعاتی که دربارۀ روند شکل گیری و توسعه شهر شوشی به دست می دهند، برای این پژوهش اهمیت محوری دارد. درکنار این گزارش های تاریخی، منبع آماری ارزش مندی نیز به تازگی در اختیار پژوهش گران

از قلعه تا شهر: بررسی پیوند شهرنشینی و حیات قبایلی در جنوب قفقاز ... (جواد مرشدلو) ۱۹۵

قرار گرفته است که اطلاعات مفصلی درباره ترکیب جمعیتی و قومی شوشی در آغاز تسلط روسیه بر قراباغ به دست می‌دهد. گزارش ۱۸۲۳ / ایالت قراباغ (Bournoutian 2013)، که داده‌های آماری آن در کنار اطلاعاتی که از دیگر منابع استخراج شده، در جهت پاسخ‌گویی به مسئله این پژوهش استفاده شده است.

مدعای این پژوهش آن است که شهرنشینی در جنوب قفقاز قرن دوازدهم هجری / هجدهم میلادی، به‌ویژه بخش‌های شرقی آن که قلمرو سیاسی و اداری دولت ایران به‌شمار می‌آمد، وضعیت ناپایداری و رو به افولی داشت. این وضعیت در مرتبه نخست معلول فروپاشی نظم سیاسی، ناامنی، و غلبه الگوی زیست شبانی بود که رابطه مستقیمی با یک‌دیگر داشتند. با وجود این، در همین بستر آشفته، شهرنشینی در مقیاس محدود جریان داشت که جلوه ویژه‌ای از آن را در ظهور و توسعه شوشی می‌بینیم. تکوین ساختار کالبدی و بافت اجتماعی شهر شوشی در مرتبه نخست بر ایند مجموعه‌ای از عوامل محیطی در قراباغ این زمان بود. انتخاب شوشی به مرکزیت قلمرو یک حکومت محلی توسط پناه‌علی بیگ و اسکان هسته اصلی اویماق جوان‌شیر در توسعه آن اهمیت حیاتی داشت. این پژوهش با رویکرد تاریخ اجتماعی و تکیه بر ره‌یافت تبیینی انجام می‌شود و می‌کوشد تا سهم عامل سیاسی را در شکل‌گیری حیات اجتماعی بررسی کند.

۲. شهرنشینی و حیات ایلی در جنوب قفقاز قرن دوازدهم هجری /

هجدهم میلادی

قرن دوازدهم هجری / هجدهم میلادی در تاریخ اجتماعی جنوب قفقاز دوره تیره‌وتاری است. پس از یک دوره نظم و امنیت نسبی که به مدت حدود یک قرن، از نیمه دوم پادشاهی شاه‌عباس یکم (۹۹۶-۱۰۳۸ق / ۱۵۸۸-۱۶۲۹م)، آغاز و با انعقاد معاهده زهاب (۱۰۴۹ق / ۱۶۳۹م) بین ایران و عثمانی تقویت شد، با فروپاشی دولت صفوی بار دیگر جنوب قفقاز عرصه تاخت‌وتاز و ناامنی شد. از طنز روزگار، طلیعه شوم این وضعیت آشوبی بود که در نقطه‌ای از جنوب قفقاز یعنی شروان برپا شد، آن‌گاه که نیروهای قبایلی لزگی، تحت حمایت عثمانی و با هدایت و رهبری مدرس حاجی داود و سرخای خان لزگی، شماخی را محاصره و تاراج کردند (باکیخانوف ۱۹۷۰: ۱۲۴-۱۳۰; Khalfin 1986: 35-41). تاراج و کشتار مردم شماخی که کانون شهری مهمی در جنوب قفقاز دوره صفوی و در نیمه دوم قرن هفدهم میلادی شاهد رونق چشم‌گیر یک اقتصاد تجاری با محوریت ابریشم بود، آغاز

یک روند فرساینده تاخت و تاز و جنگ بود که در قرن دوازدهم هجری/هجدهم میلادی بن‌مایه‌های حیات اجتماعی را در این منطقه فرسود (مرشدلو ۱۳۹۷: ۱۹۴-۱۹۷).

سرنوشت مشابهی متوجه دیگر شهرهای کوچک و بزرگ این منطقه بود. گنجه دیگر شهر مهم جنوب قفقاز در دوره صفوی توسط قوای عثمانی اشغال شد که فرصت را برای پیش‌روی نظامی و تسلط بر بخش اعظم این سرزمین‌ها غنیمت یافته بودند. این شهر تاریخی که روزگاری شاهد شکوفایی و درخشش ادبی شاعرانی چون نظامی، مهستی، و خاقانی بود (کندلی هریسچی ۱۳۷۴: ۳۷۰-۳۷۱)، و در دوره صفوی به‌مثابه کانون پرونونق اقتصاد تجاری مجال دوباره‌ای برای خودنمایی یافت، به‌واسطه موقعیت راه‌بردی آن در سراسر قرن دوازدهم هجری/هجدهم میلادی به کانون رقابت میان ایران، عثمانی، و شاه‌نشین کاخت و کارتیل تبدیل شد (باکیخانوف ۱۹۷۰: ۸۹-۱۵۵). ایروان و نخجوان در مقایسه با شماخی و گنجه آسیب کم‌تری دیدند، اما تحت تأثیر ناامنی و جنگ‌های پیوسته‌ای که در همین قرن جریان داشت، به ارگ‌شهرهایی کوچک با جمعیتی اندک تبدیل شدند که مرکز اسکان و فعالیت یک ایل و اویماق معین بودند. در ایروان اویماق قاجار و در نخجوان اویماق کنگرلو قدرت محلی را در دست داشتند (Bournoutian 1992: 97-98; Bournoutian 2016b: 11-20). در این میان، تفلیس پایتخت شاه‌نشین کاخت و کارتیل، که از نظر جمعیت، بافت اجتماعی و فرهنگی، و بسیاری موارد دیگر شهر متمایزی بود، درپناه حکومت به‌نسبت دیرپای اراکلی دوم (۱۷۶۲-۱۷۹۷ م) آسیب کم‌تری از این شرایط تحمل می‌کرد (Brosset 1849: II; Lang 1956: 185-232).

وضعیت شهرهای کرانه غربی دریای خزر از دربند تا سالیان نیز اندکی تفاوت داشت. این منطقه در سال ۱۱۳۶ ق/۱۷۲۳ م توسط قوای نظامی روس به فرمان‌دهی پتر کبیر اشغال شد و تا سال ۱۱۴۷ ق/۱۷۳۵ م که نادر با انعقاد عهدنامه گنجه این حوزه را بازستاند، در اشغال روسیه بود (Gerber 1760: parts 30-45; Kurukin 2010: 114-160). اقدام پیش‌دستانه پتر در اشغال کرانه غربی و بخش‌هایی از کرانه جنوبی دریای خزر در واقع با هدف حفظ دریای خزر و بندر راه‌بردی هشترخان از خطر عثمانی صورت گرفت. روسیه و عثمانی در سال ۱۱۳۷ ق/۱۷۲۴ م به توافقی دست یافتند که در نتیجه آن سرزمین‌های تحت‌اشغال هریک از این دو قدرت در اختیار آن‌ها باقی می‌ماند. این توافق باعث شد که شهرهای دربند و باکو تا اندازه‌ای از تاخت و تاز و دست‌برد نیروهای لزگی و آوار و غیره، که عمدتاً تحت حمایت عثمانی بودند، حفظ شود و حیات اقتصادی و اجتماعی آن‌ها در دوره اشغال نیز ادامه یابد. باوجود این، کانون‌های شهری کوچک‌تری چون نیازآباد و شابران، که رشد

از قلعه تا شهر: بررسی پیوند شهرنشینی و حیات قبایلی در جنوب قفقاز ... (جواد مرشدلو) ۱۹۷

موقت خود را مدیون رونق تجارت دریای خزر در نیمه دوم دوره صفوی بودند، آسیب بسیار بیش‌تری دیدند و درعمل نابود شدند (Khalfin 1986: 37-41).

نیازآباد در جنوب دربند، از نیمه دوم قرن یازدهم هجری/ هفدهم میلادی و به‌برکت رونق چشم‌گیر مناسبات ایران و اروپا و تجارت دریایی ایران و روسیه به لنگرگاهی مطرح و پُرفرست و آمد در کرانه غربی دریای خزر تبدیل شد. بخش اعظم مبادلات تجاری ایران و روسیه در قرن هفدهم میلادی و دهه‌های نخست قرن دوازدهم هجری/ هجدهم میلادی از طریق این لنگرگاه انجام می‌شد، اما در فاصله‌ای اندک پس از سقوط دولت صفوی رونق خود را از دست داد و نخست به پایگاه نیروی دریایی روس‌ها و سپس به بندری متروکه تبدیل شد (Kurukin 2010: 114-132; Butkov 1869: vol. 1, 92-94; Gmelin 2007: 19). شایران نیز وضعیت مشابهی داشت؛ این شهر کوچک که برسر راه تجاری دریای خزر به شماخی و شکی قرار داشت، در جریان آشوب و ناامنی سال‌های ۱۷۱۲ - ۱۷۱۸ م مورد تاراج نیروهای ایلی قرار گرفت و به‌شدت آسیب دید. گزارش یوهان گوستاو گربِر از وضعیت سکونتگاه‌های شهری کرانه غربی دریای خزر تصویر خوبی از سیمای شهرنشینی در این منطقه ترسیم می‌کند (Gerber 1760: parts 30-45).

در مقایسه با شهرهای واقع در حوزه میانی جنوب قفقاز، که در معرض تاخت‌وتاز، ناامنی، و لشکرکشی‌های پیوسته قرار داشتند، شهرهای کرانه غربی دریای خزر هم به‌علت اشراف دولت‌های روسیه و ایران به آن‌ها در نیمه نخست قرن هجدهم میلادی و هم به‌برکت برخورداری از منابع ثروتی که تجارت دریایی با ایران و روسیه در اختیار فرمان‌روایان محلی آن‌ها می‌گذاشت، از ثبات و امنیت بیش‌تری بهره بردند. گزارش مفصل گملین از وضعیت این منطقه در آغاز دهه ۱۷۷۰ م نشان‌دهنده تداوم حیات شهری محدود در این حوزه است (Gmelin 2007: 6-46).^۷ با وجود این، رشته ناامنی‌هایی که پس از اشغال این حوزه توسط روسیه آغاز شد و با لشکرکشی‌های نادرشاه و سپس جنگ و ستیز نیروهای محلی ادامه یافت، نقش معینی در فرسایش حیات شهری این حوزه داشت. معدود گزارش‌هایی که برخی ناظران غربی از سیمای شهرهای کرانه غربی دریای خزر در دهه‌های آغازین قرن سیزدهم هجری/ نوزدهم میلادی به‌دست داده‌اند از تداوم این روند فرساینده حکایت دارد (Bieberstein 1898: 9-28; Ferrieres-Saveboeuf 1790: 218-227).

جلوه مهم تاریخ اجتماعی جنوب قفقاز در قرن هجدهم تقویت چشم‌گیر الگوی زیست قبایلی و تسلط عناصر آن بر شهرهاست. به‌جز معدود شهرهایی چون تفلیس، که از جامعه ریشه‌دار شهری با خاستگاه زمین‌دار برخوردار بود، اکثر شهرهای جنوب قفقاز در قرن

دوازدهم هجری / هجدهم میلادی شاهد قدرت یافتن نیروهایی با خاستگاه قبایلی بودند. این وضعیت به طور مشخص از نیمه قرن مذکور تشدید شد؛ زمانی که با مرگ نادرشاه (۱۱۶۰ ق/ ۱۷۴۷ م)، اقتدار حکومت مرکزی در ایران تضعیف شد و نیروهای محلی در جنوب قفقاز به مدت چند دهه فرصت یافتند تا با تسلط بر منابع طبیعی و انسانی پایه‌های اقتدار محدود خود را استحکام بخشند (Bournoutian 2016b: 23-24). در شکی، حاجی چلبی، یک چهره زمین‌دار محلی، در گنج‌خانان ریشه‌دار زیاداوغلوی قاجار، در قبه و دربند فتحعلی‌خان از نسل طایفه اوسمی قیتاق، در ایروان شاخه دیگری از قاجارها، در شماخی‌خانان آل سرکار از طایفه خان‌چوپانی، و در نخجوان طایفه کنگرلو قدرت محلی را به دست گرفتند (باکیخانوف ۱۹۷۰: ۱۵۹-۱۶۰). بخشی از این طوایف نیروهایی بودند که در دوره صفوی و در چهارچوب سیاست‌های کشورداری این دولت در جنوب قفقاز اسکان داده شده بودند. برای نمونه، زیاداغلوی‌های گنجه از نسل شاهوردی‌خان نامی بودند که به پاداش همراهی با شاه‌اسماعیل و شاه‌طهماسب در لشکرکشی‌های قرن شانزدهم میلادی در گنجه صاحب‌الکاشده بودند (اصفهانی ۱۳۵۸: ۳۱۷-۳۲۶؛ 241؛ Hirotake 2005: 258). قاجارهای ایروان نیز وضعیت مشابهی داشتند (Bournoutian 1992: 97-107).

بدین ترتیب، در آستانه قرن سیزدهم هجری / نوزدهم میلادی، بیش‌تر کانون‌های شهری جنوب قفقاز به مراکز قدرت خوانینی تبدیل شدند که در رأس جامعه ایلی و قبایلی قرار داشتند. عنوان «خان»، که فرمان‌روایان محلی جنوب قفقاز استفاده می‌کردند، دراصل منصبی در ساختار کشورداری دولت صفوی بود (میرزاسمیعا ۱۳۶۸: ۴؛ وزیری ۱۳۷۱: ۷۵-۸۲؛ Floor 2001: 95). وانگهی، این فرمان‌روایان محلی خود وارث نهادهایی و سازوکارهای اداری و مالی بودند که از دوره صفوی برجای مانده بود و به آن‌ها امکان می‌داد که قلمرو محلی خود را اداره کنند. سنت‌ها و رویه‌های تخصیص، گردآوری، و مدیریت منابع حاصل از مالیات از مهم‌ترین این نهادها بود. درکنار این‌ها، پایگاه اقتدار محلی، که در مرتبه نخست مدیون شبکه خویشاوندی و مشروعیت سیاسی ناشی از فرمان‌شاهان ایران بود، درکنار امکانی که این خوانین برای بهره‌مندی از منابع محلی داشتند، به آن‌ها امکان داده بود که درمقام نیرویی محوری در جهت‌دهی حیات اجتماعی جنوب قفقاز ظاهر شوند (مرشدلو ۱۳۹۹: ۱۴۴-۱۴۶).

در این میان، ظهور و توسعه شوشی به منزله کانون حیات شهری از الگوی متمایزی پیروی می‌کرد. درحالی‌که بیش‌تر شهرهای جنوب قفقاز پیشینه تاریخی داشتند و کم‌وبیش همه آن‌ها در دوره صفوی از یک حیات اجتماعی پررونق برخوردار شدند، شوشی از

اساس فاقد چنین پیشینه‌ای بود. ظهور شوشی فراتر از هر عامل دیگری مدیون سیاست یک فرمان‌روای محلی برای حفظ قدرت خود و مهارت وی در بهره‌گیری و مدیریت منابع طبیعی و انسانی بود. بعید است زمانی که پناه‌خان جوان‌شیر این قلعه قدیمی را به‌منزله پایگاه قدرت خود انتخاب کرد، تصویری از تبدیل آن در آینده به کانون شهری به‌نسبت پایدار و سرنوشت تراژیک آن داشت. بر این اساس، شوشی را می‌توان نمونه سنخ‌نمایی از «ارگ‌شهر» قفقازی قلمداد کرد که بررسی روند ظهور و توسعه آن برای فهم برخی از ویژگی‌های حیات اجتماعی در این منطقه پیش از نوسازی استعماری اهمیت دارد. پیش از پرداختن به این روند، باتوجه به نقش محوری خوانین جوانشیر در تأسیس و توسعه شوشی، بررسی خاستگاه تاریخی این خوانین و کیفیت دستیابی آنان به قدرت اهمیت دارد.

۳. خاستگاه خاندان جوانشیر

شوشی کرسی حکومت محلی خوانین جوانشیر بود که در نیمه دوم قرن دوازدهم هجری/هجدهم میلادی بر قراباغ تسلط یافتند. خاستگاه خاندان جوانشیر در سایه‌ای از ابهام است. منابع معاصر آن‌ها اطلاع دقیقی از خاستگاه متقدم این طایفه به‌دست نمی‌دهند و صرفاً از تعلق آن‌ها به اتحادیه قبایلی اتوزایکی سخن رانده‌اند. باوجود این، در منابع تاریخ‌نگاری دوره صفوی، اشاره‌های مبهمی به چهره‌هایی از این خاندان آمده است. طبق این شواهد، طایفه جوانشیر از جمله اعضای ائتلافی قبایلی در حوزه قراباغ بودند که به‌مناسبت شمار طوایف آن به‌توزایکی (به ترکی: سی‌ودو) شهرت یافته بود. به‌احتمال زیاد و باتوجه به اشاره میرزاجمال جوانشیر، طایفه مذکور از جمله ایلاتی بودند که در دوره مغول و تیموری به مناطق پایکوهی و دشت‌های قراباغ کوچ کرده و در آن سامان اسکان یافته بودند (میرزاجمال جوانشیر ۱۹۹۴: ۱۷).^۱ ادی گوزلبیگ، دیگر تاریخ‌نویس محلی قراباغ، نسب پناه‌خان جوانشیر را به ارغون‌خان مغول رسانده است (Mirza Adigözalbeg 2004: 135). ساختار ائتلافی، الگوی رایجی از زیست اجتماعی نامتمرکز در جنوب قفقاز قرون میانه بود که ردیابی آغاز ظهور آن به‌واسطه موقعیت جغرافیایی این سرزمین دشوار است، اما موج مهاجرت‌های اقوام کوچ‌نشین شرقی که از اوایل قرن پنجم هجری/ یازدهم میلادی آغاز شد و در دوره مغول و تیموری اوج گرفت، سهم معینی در دگرگونی بافت و ترکیب قومی نیروهای اجتماعی جنوب قفقاز داشت (Margarian 2001: 75-78). قراباغ اران به‌واسطه موقعیت اقلیمی مساعد و چمن‌زارهای وسیع پذیرای این جمعیت‌های کوچ‌نشین و در دوره

مغول و تیموری شاهد اسکان چشم‌گیر آنان بود. این جمعیت‌ها به تدریج با طوایف ترک و کرد بومی پیوند خوردند و اتحادیه‌های قبایلی اتوزایکی و ایکرمی‌دورت دربرگیرنده قبایلی از هر دو قومیت بودند. هجوم این طوایف و انسجام قبایلی آن‌ها نقش مؤثری در رانده‌شدن یک‌جانشینان آسیب‌پذیر بومی، به‌ویژه ارمنیان، به نواحی مرتفع و «سغناق»‌هایی داشت که آن‌ها را از تاراج و کشتار حفظ می‌کرد (Brosset 1874: vol. 1, 334-335).

طایفه جوانشیر از جمله قبایل بومی قفقاز با خاستگاه ترک بود که برخلاف طوایف قزلباش، از پیوستن به دولت صفوی در دهه‌های آغازین حیات آن امتناع کردند. وانگهی، آن‌ها در مقطع نخست تسلط عثمانی بر جنوب قفقاز، یعنی سال‌های ۹۸۴ تا ۱۰۱۲ ق، به باج‌گزاری آنان تن دادند تا اراضی و دارایی‌های خود را حفظ کنند و هم‌چون شماری از طوایف قزلباش ناچار به ترک الکای خود نشوند. این رفتار آنان و خودداری‌شان از کمک به محمدخان زیاداغلی، بیگلربیگی قراباغ در سال ۹۹۷ ق، در برابر ترکان باعث شد که شاه‌عباس به آنان بدگمان شود (Khuzani Isfahani 2015: vol. 3, 55-56). باوجوداین، به‌دنبال تسلط دوباره دولت صفوی بر قراباغ در ۱۰۱۲ ق، امیرگونه، خان قاجار، توانست وفاداری دوباره آن‌ها را به دولت صفوی جلب کند (ibid. 337, 357). سرانجام، علی‌خان بیگ نامی از رؤسای آنان توانست اعتماد شاه را بازیابد و «از زمره مقربان درگاه گردید و پیوسته مشمول عنایت و مورد تربیت شاهانه بود» (اسکندربیگ منشی ۱۳۸۲: ج ۲، ۸۵۷، ۴۱۶؛ Khuzani Isfahani 2015: vol. 3, 416). علی‌خان بیگ جوانشیر و برادرش، میرزاحسین سلطان، خوانین ایل اتوزایکی در لشکرکشی‌های بعدی شاه‌عباس یکم در زمره نیروهای وفادار به وی بودند. در خلال سال‌های ۱۰۱۵ تا ۱۰۱۸ ق بخشی از جمعیت اتحادیه اتوزایکی که به آقاخان مقدم وفادار بودند به مراغه کوچانده شدند، اما بخش وفادار به میرزاحسین سلطان «حاکم ارسبار و اتوزایکی بود و از قدیم توشمال‌زاده و کلاتر آن جماعت» در قراباغ باقی ماندند. باوجوداین، در جریان جدال خونینی که در سال ۱۰۲۱ ق میان علی‌خان بیگ و برادرزاده‌اش در گرفت و در نتیجه آن کشتار خونینی در میان اتوزایکی اتفاق افتاد که «از اولاد ملک‌بهمن جوانشیر که باعث فتنه و فساد قراباغ بودند، احدی نماند» (اسکندربیگ منشی ۱۳۸۲: ج ۱، ۸۵۷، ۵۴۲، ۶۱۴؛ Khuzani Isfahani 2015: vol. 3, 542, 614). شاه‌عباس امارت ایل اتوزایکی را به سلیمان بیگ، وکیل علی‌خان بیگ جوانشیر، داد و او را به منصب «سلطان» مفتخر گرداند. در ساختار اداری ولایات دوره صفوی، منصب سلطان در مرتبه‌ای پایین‌تر از والی، بیگلربیگی، و خان قرار می‌گرفت (Floor 2002: 118).

از قلعه تا شهر: بررسی پیوند شهرنشینی و حیات قبایلی در جنوب قفقاز ... (جواد مرشدلو) ۲۰۱

انتصاب علی‌خان بیگ به منصب سلطانی گامی مهم در جهت جذب طایفه جوانشیر به ساختار نامتمرکز دولت صفوی و نظام ایالتی آن بود. این تدبیر، ضمن حفظ تابعیت اسمی اتحادیه ایلی اتوزایکی به‌مثابه یک نیروی مؤثر اجتماعی در جنوب قفقاز، مانع از تجزیه و انحلال ساختار عشیره‌ای آن می‌شد. شاه‌عباس یکم، چندی بعد سلیمان‌خان را نیز برکنار کرد و امارت اتوزایکی را به نوروزبیگ توله‌اغلی گرجی که «در سلک غلامان خاصه شریفه» بود واگذار کرد (اسکندریبیگ منشی ۱۳۸۲: ج ۲، ۱۰۴۹؛ Khuzani Isfahani, 2015: vol. 3, 949). از وضعیت طایفه جوانشیر در دوره متأخر صفوی اطلاع زیادی در دست نیست. این اندازه می‌دانیم که قراباغ و مضافات آن تابع بیگلربیگی قراباغ به‌مرکزیت گنجه بود. هم‌چنین طبق اشاره تذکره‌الملوک، مداخل «حاکم جوانشیر» رقم چشم‌گیری برابر با دوهزار و صد و دو تومان و هشت‌هزار دینار بود و ۸۳۲ نفر ملازم داشت (میرزاسمیعا ۱۳۷۸: ۷۷).

فروپاشی دولت صفوی نظم سیاسی و اداری حاکم بر قفقاز را دگرگون کرد. این نظم سیاسی و اداری تا حد زیادی مدیون موفقیت نظامی شاه‌عباس یکم و ثبات نسبی اقتدار دولت صفوی در دوره بعد بود و در چهارچوب آن طایفه جوانشیر تابع دولت و باج‌گزار آن بودند. آشوبی که در فاصله سقوط اصفهان تا ظهور نادر جنوب قفقاز را فراگرفت، بنیاد این نظم را از میان برد و تلاش نادر برای احیای آن بر محوری جدید درنهایت ناکام ماند. تبعید شاخه‌ای از طایفه جوانشیر به خراسان توسط نادرشاه از مناسبات خصمانه این خاندان با نادرشاه و مقاومت احتمالی آنان در برابر سیاست شاه افشار درقبال جنوب قفقاز و قراباغ حکایت دارد. هدف اصلی این سیاست تغییر آرایش نیروهای موجود به‌نفع قدرت شاه جدید و تضعیف قدرت نیروهایی بود که حاضر به تمکین از وی نبودند. شگرد سنتی شاهان ایرانی در این زمینه فروپاشاندن اجتماعات هم‌پسته‌ای بود که تهدید بالقوه به‌شمار می‌آمدند و به این منظور، کوچاندن بخشی از جمعیت یا سران بانفوذ ایلات راه‌کار سودمند و کارآمدی بود. بخشی از جمعیتی که به خراسان کوچانده شدند، در آن سرزمین دوردست ماندگار شدند، اما پناه‌علی بیگ (پناه‌بیگ) از رؤسای این طایفه بلافاصله پس از مرگ نادرشاه به قراباغ بازگشت تا مقطع تازه‌ای در حیات سیاسی خاندان جوانشیر و تاریخ قراباغ رقم بزند (Javanshir 2004: 155).

بدین ترتیب، مرگ ناگهانی نادرشاه (۱۱۶۰ ق/ ۱۷۴۷ م) و آشوب سیاسی پس از آن فرصتی طلایی در اختیار نیروهای تمرکزگیز جنوب قفقاز قرار داد تا در جهت تأسیس و تثبیت اقتدار محلی خود گام بردارند. پناه‌علی بیگ (پناه‌بیگ) جوانشیر نیز از جمله این نیروها بود که توانست با جلب اعتماد جمعیت مؤثری از طوایف قراباغ موقعیت خود را

به منزله چهره‌ای صاحب نفوذ محلی به عادل‌شاه، جانشین نادر، بقبولاند. برخلاف نادرشاه که خوی جاه‌طلب و نبوغ نظامی ویژه وی به زیان نیروهای محلی بود، برادرزاده‌اش ترجیح داد که به وفاداری اسمی این نیروها بسنده کند. او پناه‌بیگ را به منصب «خانی» گماشت که مبنای ارزش‌مندی برای مشروعیت اقتدار محلی وی بود. جانشینان عادل‌شاه نیز فراتر از این گام نگذاشتند و پناه‌بیگ به پشت‌گرمی این اعتماد فرصت یافت تا پایه‌های قدرت محلی خود را به مدت بیش از یک دهه استواری ببخشد. فاصله سال‌های ۱۱۶۱/۱۷۴۸ ق تا ۱۱۹۳/۱۷۷۹ م فرصتی ارزش‌مند بود تا پناه‌خان جوانشیر و ابراهیم‌خلیل خان، جانشین وی، با بهره‌گیری از آشفتگی سیاسی کشور و در سایه قناعت کریم‌خان زند، به حاکمیت اسمی بر ولایات شمال ارس، موقعیت خود را از فرمان‌روایان قبایلی به حاکمان محلی مقتدر برکشند. ایالت راه‌بردی قراباغ با برخورداری از منابع ثروت عظیم و جمعیتی پرشمار پایگاه محکمی برای وی به‌شمار می‌آمد. نقطه عطف قدرت‌گیری خان جوانشیر تصرف قلعه شوشی در ارتفاعات قراباغ و تبدیل آن به پایگاهی مقاوم و تسخیرناپذیر در برابر مدعیان بود (میرزاجمال جوانشیر ۱۹۹۴: ۸-۹؛ ۱۵۵-۱۵۸: ۲۰۰۴: Mirza Adigözalbeg).

۴. شکل‌گیری و توسعه شوشی

نقطه ظهور شوشی به‌منابه یک شهر، انتخاب آن به مرکزیت حکومت محلی در سال ۱۱۷۰ ق/۱۷۵۴ م توسط پناه‌بیگ جوانشیر بود. شوشی سومین نقطه‌ای بود که پناه‌بیگ برای تأسیس مرکز حکومت خویش انتخاب کرد. پیش‌از آن به ترتیب قلعه بیات و قلعه شاه‌بولاغی (ترناوت) به این منظور انتخاب شده بود. قلعه بیات در «محال» کبیرلو قراباغ واقع بود و پناه‌بیگ بنای آن را در سال ۱۱۶۱ ق/۱۷۴۷ م آغاز کرد و به مدت پنج سال آن را مرکز اقتدار محلی خویش قرار داد. پس از این مدت، قلعه شاه‌بولاغی را بنیاد نهاد که در محلی ارمنی‌نشین به‌همین نام قرار گرفته بود. شوشی، سومین و مهم‌ترین پایگاه اقتدار محلی پناه‌بیگ، در مکان قلعه‌ای قدیمی متعلق به آرامنه قراباغ و در نزدیکی دهی به‌همین نام ساخته شد (میرزاجمال جوانشیر ۱۹۹۴: ۱۱-۱۲؛ رافی ۱۳۸۵: ۳۰، ۳۶؛ میرزایوسف قراباغی ۱۳۹۰: ۱۶۷).^۹

درواقع، ساختن یا بازسازی و توسعه هر قلعه نقطه مهمی در قدرت‌گرفتن حکومت محلی در جنوب قفقاز این روزگار بود. سقوط دولت صفوی در ۱۱۳۵ ق/۱۷۲۲ م و فروپاشی نظامی که در دوره حاکمیت صفویان بر ولایات قفقاز ایجاد شده بود، بستر

از قلعه تا شهر: بررسی پیوند شهرنشینی و حیات قبایلی در جنوب قفقاز ... (جواد مرشدلو) ۲۰۳

مساعدی برای قدرت گرفتن نیروهای محلی در این منطقه فراهم آورد. منصب بیگلربیگی قراباغ در دوره صفوی به طور سنتی در اختیار خاندان زیاداغلی قاجار، از ایلات قزلباش وفادار به دولت صفوی، بود (میرزاسمیعا ۱۳۷۸: ۷۶؛ رهبرن ۱۳۴۹: ۳-۵). اما در دوره حکومت نادرشاه و در نتیجه سیاست وی در تضعیف نیروهای وفادار به صفویان در قفقاز، نیروهای محلی قراباغ موقعیت مساعدتری برای توسعه قدرت محلی خود یافتند. نادرشاه در دوره نسبتاً کوتاه زمامداری خود فرصت نیافت که سازوکار کارآمد و پایداری برای اداره ولایات قفقازی دراندازد. از سویی، مسئله بحران اقتدار در شمال قفقاز و نقش مؤثر طوایف کوه‌نشین داغستان در سست کردن پایه‌های نظم سیاسی و اداری دولت صفوی در شیروان نادرشاه را به تمرکز بر مهار این نیروها وامی‌داشت (استرآبادی ۱۳۴۱: ۲۴۵؛ مروی ۱۳۶۴: ج ۱، ۳۷۶-۳۷۷). از سوی دیگر، لشکرکشی‌های نظامی وی در جهت سرکوبی نیروهای تمرکزگرایز و احیای اقتدار دولت مرکزی بیش‌تر به کشتار، غارت، و فرسایش بن‌مایه‌های حیات اجتماعی و اقتصادی انجامید و گماشتگان او در ولایات اغلب با مخالفت نیروهای مؤثر بومی مواجه شدند (Hanway 1753: vol. 2, 209). تاحدی نتیجه این سیاست بود که به‌نوشته باکیخانوف «به‌مجرد وفات نادرشاه که عساکر ایران از این دیار [شیروان] به‌در رفتند در هر مملکتی صاحب‌حشمتی دم از استقلال زده به اطاعت دیگری گردن نمی‌نهاد» (باکیخانوف ۱۹۷۰: ۱۵۹) و ابراهیم‌خان و جانشینان وی که پایگاه استواری نداشتند به‌اسم «تألیف قلوب» «هر بی‌سروپایی را لقب خانی و اساس حکمرانی» دادند (همان: ۱۷۵). در چنین وضعیتی، قلعه‌ها کارآمدترین ابزار برای پاسداری از اقتدار محلی و در صورت امکان توسعه دایره این اقتدار بود.

وانگهی، قلعه‌ها کارکرد و اهمیتی چندوجهی برای یک فرمان‌روای محلی داشتند؛ نخستین وجه آن حفاظت از پایگاه ضعیف و متزلزل «رایت استقلال»ی بود که هر فرمان‌روای مدعی برمی‌افراشت. خان جوانشیر نیز به‌تجربه دریافته بود که نه حکومت مرکزی در ایران و نه دیگر خوانین مدعی در همسایگی‌اش توسعه قدرت محلی او را تحمل نخواهند کرد، چنان‌که میرزاجمال نوشته است:

چون حکام شیروان و شکی این‌گونه استقلال پناه‌خان را در ولایت قراباغ شنیده و دانستند، به خودشان مضر و مخل دانسته هردو بالاتفاق به‌دفع مرحوم پناه‌خان مصمم شده، اتفاق کردند که هنوز که محال‌های خمسه قراباغ مطیع او نبوده‌اند، صلاح دید که در میان ایلات در جای مناسب بنای قلعه گذاشته شود. هرگاه خوانین اطراف به‌دفع او

آیند، لابداً خانه و عیال خود و سایر اقوام و خدمت‌گزاران و خاصان و بزرگان را در آن‌جا محافظت نمایند (میرزاجمال جوانشیر ۱۹۹۴: ۹).

تغییر مکان قلاع و انتخاب مکان‌های جدید نیز از همین منطق پیروی می‌کرد. پناه‌خان به موازات توسعه تدریجی قدرت محلی خود تغییر مکان مرکز حکومت محلی‌اش را ضروری دید تا پایگاه محکم‌تری برای حفاظت از دستاوردهایش تعبیه کند. قلعه شاه‌بولاغی به‌منظور استحکام پایگاه قدرت خان در برابر «دشمنان اطراف و جوانب» در جایی بنا شد که «متصل به کوهستانات قراباغ» باشد و مکان قلعه شوشی در «اندرون کوهستانات در جایی که صعب و محکم و ابدی و پایدار باشد... که مطلقاً دشمن قوی قادر به محاصره کردن قلعه» نشود تا اقتدار در حال توسعه اما متزلزل خان را در برابر تهدیدات جدی که از ناحیه محمدحسن خان قاجار بود، در امان نگه دارد (همان: ۱۱).

شوشی از این نظر مکان مطلوبی بود؛ نقطه‌ای مرتفع در بخش کوهستانی قراباغ که از چند سده پیش پناهگاه ارمنی‌هایی بود که از شر تاخت‌وتاز نیروهای کوچ‌نشین و تاراج و کشتار به‌دست آن‌ها به نواحی مرتفع کوچیده بودند (Margarian 2001: 75-78). سه طرف قلعه به صخره‌های طبیعی استوار بود که امکان عبور از آن برای سواره و پیاده ممکن نبود. طرف شمالی قلعه نیز که جانب پایینی شهر را پوشش می‌داد، با بخشی از جانب شرقی با دیواری از سنگ و آهک به ارتفاع پنج زرع و پهنای دو زرع و نیم بسته شد، به‌نحوی که «گلوله توپ و غیره اصلاً بر آن کارگر نیابد» (میرزایوسف قراباغی ۱۳۹۰: ۱۶۷-۱۶۸). همین امتیاز قلعه شوشی در جریان رویارویی نظامی روسیه با ایران بر سر قفقاز نیز جلوه کرد و سیسیانف را برانگیخت تا آن را به‌مثابه پایگاهی ممتاز و راه‌بردی در نظر بگیرد و ابراهیم خلیل‌خان را به تمکین از اراده خود برای اسکان یک گروهان روس درون قلعه وادار کند. باز همین مزیت بود که در آغاز دور دوم جنگ ایران و روسیه به روس‌های مقیم قلعه و هواداران آن‌ها فرصت داد تا به‌مدت چند ماه در برابر سپاه ایران مقاومت کنند (Haxthausen 1854: 433-438).

دست‌رسی پناه‌بیگ به این مکان مرهون هم‌راهی سرکرده بانفوذ ارمنی در محال‌خمسه قراباغ به‌نام ملیک شاه‌نظر، فرمان‌روای محال‌ورنده، بود که «همه‌وقت خیرخواه» پناه‌خان بود (میرزایوسف قراباغی ۱۳۹۰: ۱۶۹؛ رافی ۱۳۹۵: ۳۶؛ Klaproth 1827: 136).^۱ تسلط بر شوشی اهمیت راه‌بردی داشت و نقطه عطفی در حیات سیاسی پناه‌بیگ بود. او از این نقطه به ملیک‌نشین‌های پنج‌گانه کوهستان قراباغ مسلط بود و به‌فاصله چند سال توانست قدرت

از قلعه تا شهر: بررسی پیوند شهرنشینی و حیات قبایلی در جنوب قفقاز ... (جواد مرشدلو) ۲۰۵

خود را بر آنها تحمیل کند. فقدان شاه مقتدر در ایران و یک رقیب محلی جدی دست پناه‌بیگ را برای توسعه قلمرو اقتدار محلی خود به زیان ملیک‌های ارمنی باز گذاشت. پناه‌بیگ در موقعیت‌هایی که خطر را جدی می‌دید، از ابراز وفاداری به حکام مرکزی ایران و باج‌گذاری ابایی نداشت. تکاپوی ملیک‌ها برای جلب حمایت روسیه نیز در نهایت راه به جایی نبرد و آن‌ها در برابر همسایه مسلمان خود، که بیرق قدرتش در اهتزاز بود، بی‌پشتوانه ماندند (Bournoutian 1998: 345-358).

پناه‌بیگ که با دریافت لقب «خان» از عادل‌شاه، جانشین نادر، موقعیت خود را در میان نیروهای هوادارش تقویت کرده بود، رأساً بر کار بازسازی و توسعه قلعه شوشی نظارت داشت. منابع مالی لازم برای بازسازی قلعه و تقویت آن با تاراج و استعمار ملیک‌نشین‌های پنج‌گانه (خمسۀ قراباغ) و تحمیل باج و مالیات بر رعایای ارمنی و مسلمانی تأمین می‌شد که شمارشان به موازات گسترش روزافزون صیت و سطوت پناه‌خان افزایش می‌یافت.^{۱۱} ساختمان قلعه شوشی در مقایسه با دو قلعه بیات و شاه‌بولاغی با دقت و ظرافت بیش‌تری طراحی و بازسازی شد؛ حصار، خندق، بازار، میدان، حمام، و مسجد بخش‌هایی از ساختمان بود که در ساخت دو قلعه پیشین نیز لحاظ شده بود (میرزاجمال جوانشیر ۱۹۹۴: ۹-۱۲). این ساختار کالبدی که از یک سنت ایرانی ریشه می‌گرفت،^{۱۲} الگوی غالب در چیدمان کالبدی ارگ‌شهرهای جنوب قفقاز بود. در ساخت قلعه شوشی (پناه‌آباد) از «اوستادان ماهر و کارگزاران هشیار و کامل» بهره گرفته شد و چهار دروازه برای آن تعبیه شد که شامل دروازه شوشی‌کند، دروازه مختر، دروازه ایروان، و دروازه گنجه و چله‌برد می‌شد (همان: ۱۶؛ میرزایوسف قراباغی ۱۹۹۰: ۱۶۸). این قلعه از زمان بازسازی و توسعه در سال ۱۱۷۱ق/۱۷۶۵ م تا تابستان ۱۲۱۲ ق/۱۷۹۷ م که آقامحمدخان قاجار پس از دو بار محاصره طولانی آن را گشود، چندین بار در معرض تهاجم و شهربندان رقبای خان قراباغ و فرمان‌روایان ایران، از جمله محمدحسن خان قاجار و فتحعلی خان افشار، واقع شد (میرزاجمال جوانشیر ۱۹۹۴: ۱۹-۲۳؛ Fana 2006: 22-23). اما جز در جریان محاصره دوم خان قاجار فتح آن میسر نشد. این واقعیت آشکارا اهمیت سوق‌الجیشی قلعه شوشی و سهم آن در حفاظت از حکومت محلی خوانین جوانشیر را نشان می‌دهد. به‌نوشته میرزایوسف قراباغی، ساختمان قلعه در نتیجه افزایش جمعیت در سال ۱۷۸۹ق/۱۲۰۴ م که مصادف با دوره حکومت ابراهیم خلیل‌خان بود، توسعه داده شد و خان «باروی قدیم» را برداشته، قلعه را «با طرح و پلان خوش و مهندسی پلانچیان صاحب وقوف به قدر یک ورث^{۱۳} زیاد و

آن را محکم‌تر از اول آباد ساختند» (میرزایوسف قراباغی ۱۳۹۰: ۱۶۹). بدین ترتیب، هسته مرکزی یک محیط کالبدی آماده شد که قرار بود پذیرای جمعیتی چشم‌گیر در آینده باشد.

۵. توسعه کالبد و جامعه شهری شوشی

۱.۵ هسته مرکزی: خاندان خان و وابستگان

حفاظت از هسته اولیه جمعیتی که قرار بود ساکنان ارگ شهر جدید را تشکیل دهند دیگر کارکرد مهم قلعه بود. این هسته اولیه در مرتبه نخست اعضای خانواده و خاندان خان یا هسته محوری اویماق جوانشیر بودند که قشر ممتاز جامعه خان‌نشین به حساب می‌آمدند و با لقب آقا، خانم، و بیگ از دیگر اهالی متمایز می‌شدند. این هسته محوری در سال‌های پس از تسلط روسیه و در سایه حمایت فرمان‌داران روس از نخبگان وفادار موقعیت ممتاز قبلی خود را از دست دادند، اما برخی از آن‌ها از جمله فرزندان ابراهیم خلیل‌خان، حتی پس از تثبیت اقتدار روسیه بر قراباغ و شوشی، اجازه یافتند که در آن شهر ادامه حیات دهند (Haxthausen 1854: 435-436). اشراف قبایلی/زمین‌دار که در مجموعه شبکه اویماق خاندان جوانشیر قرار می‌گرفتند و در مقام تیول‌دار، مین‌باشی، یوزباشی، داروغه، و دیگر مناصب محلی به خان خدمت می‌کردند. اعضای این شبکه اشرافیت قبایلی به سهم خود رعایا و وابستگی داشتند که به منظور خدمت به آن‌ها در پیرامون قلعه اسکان می‌یافتند. به بیان دیگر، بخشی از جمعیت ساکن در قلعه را رعایایی تشکیل می‌دادند که «آدم» خان یا خانواده و خویشان وی محسوب می‌شدند. این رعایا اراده، هویت، و فردیت مستقلی نداشتند و موظف به برآوردن خواسته‌های سروران خود در قالب میزبانی از مهمانان آنان، برآوردن نیازهای آن‌ها، و نیز تأمین نیروی کار و مصالح برای ساخت‌وساز درون قلعه بودند (Bournoutian 2013: 35-89). گروهی دیگر «جوانان کاری و مردان کارزاری» بودند که خان برای حفاظت از قلعه و رویارویی با دشمنانش اجیر کرده و در آن‌جا اسکان داده بود (میرزایوسف قراباغی ۱۳۹۰: ۱۶۸). درکنار این‌ها، جمعیتی از صنعت‌گران، پیشه‌وران، و اهل فضل و هنر بودند که خان برای ساخت‌وساز و توسعه تخته‌گاه کوچک خویش و اداره آن به ایشان نیاز داشت. حفاظت از این مجموعه نخبگان که پشتیبان اصلی خان در توسعه قدرت محلی و شبکه پیوند وی با نیروهای اجتماعی قلمروش به‌شمار می‌آمدند، اهمیت حیاتی داشت. جوانشیر از این مجموعه با تعبیر «اهالی ایلات و بزرگان و اهالی صنعت و ملازمان

از قلعه تا شهر: بررسی پیوند شهرنشینی و حیات قبایلی در جنوب قفقاز ... (جواد مرشدلو) ۲۰۷

و مخصوصاً «یاد کرده است (میرزاجمال جوانشیر ۱۹۹۴: ۱۲). بنابراین، در جامعه شهری شوشی یک نمونه محدود از تقسیم کار بر مبنای اراده خان و نیازهای خاندان وی حاکم بود که به تناسب گسترش کالبدی تختگاه وی و افزایش جمعیت آن توسعه می‌یافت. طبق وقف‌نامه گوهرآقا، دختر ابراهیم خلیل‌خان، خاندان جوانشیر تا چند دهه بعد از برچیده شدن حکومتشان توسط یرملوف، نقش فعال خود را در توسعه کالبدی شوشی و حمایت از جامعه و فرهنگ اسلامی آن را ادامه دادند (احمدی ۱۳۸۴: ۱۱۴-۱۲۸). در کنار مساجد، مدارس، دکاکین، و کارون‌سراهایی که با حمایت گوهرآقا و دیگر اعضای خاندان حاکم تأسیس شد (همان‌جا)، از زمان تسلط روسیه به بعد، برخی ساخت‌وسازها به سبک فرنگی نیز در شوشی انجام شد که عمارت مددوف، فرمان‌دار ارمنی قراباغ در دوره زمام‌داری یرملوف، از آن جمله بود (Van Helen 1830: vol. 2, 249).

۲.۵ انتقال اجباری جمعیت

بخشی از جمعیت شوشی را مردمی تشکیل می‌دادند که به آن مکان کوچانده شده بودند. در سال ۱۱۷۰ ق/ ۱۷۵۴ م که ساخت قلعه شوشی به پایان رسید، خان «تمامی رعایا و ساکنان قلعه شاه‌بولاغی و خانواران اعیان و اشخاص و ملکان و ملازمان و کدخدایان ایلات و بعضی دهات را کوچانیده در اندرون این قلعه سکنا داد» (میرزاجمال جوانشیر ۱۹۹۴: ۱۶). کوچاندن اجباری جمعیت از مکانی به مکان دیگر به‌اراده شاه یا خان‌الگوی غالبی در جنوب قفقاز قرن دوازدهم هجری/ هجدهم میلادی بود. این امر از یک‌سو، در نگرش حکامی ریشه داشت که رعایا را بخشی از دارایی خود و منشأ تولید ثروت و تأمین امنیت می‌انگاشتند. نگرشی که خود بر بستر تحولات فرهنگی دوره مغول به بعد شکل گرفته بود و در این زمینه، تا حد زیادی از گفتمان فقهی اسلامی فاصله گرفته و به فرهنگ پیشااسلامی مغولی و ایلخانی پیوند خورده بود.^{۱۴} در دوره فترتی که از قتل نادرشاه تا ظهور آقامحمدخان به طول انجامید، نقل و انتقال اجباری جمعیت به واسطه کاهش امنیت در نبود نظم برآمده از اقتدار دولت مرکزی و ضعف قدرت حاکمان محلی به مراتب بیش‌تر شد؛ مردم شیروان و قراباغ که دو ولایت بزرگ و ثروت‌مند قفقاز به‌شمار می‌آمدند، بیش از دیگر نقاط این وضعیت را تجربه کردند. آن بخش از جامعه شوشی که در زمره اشرافیت قبایلی جوانشیر نبودند و به این صورت به آن مکان انتقال داده شده بودند، قشری مولد به‌شمار می‌آمدند که حضورشان برای تداوم حیات اجتماعی

اویماق خان ضرورت داشت. بخشی از جمعیتی که پناه‌خان به شوشی کوچاند ارمنی‌های روستاها و محلات مغری، آگولیس، اردوباد، قزانچی، و چله‌برد بودند. برخی را نیز فرزندش، ابراهیم خلیل خان، از روستاها و محلات ارمنی‌نشین قراباغ به آن شهر کوچاند (میرزایوسف قراباغی ۱۳۹۰: ۱۶۹).

۳.۵ جمعیت و محلات شهری شوشی

بخش مهم و به‌نسبت چشم‌گیر از جمعیت اصلی شهر شوشی در پایان کار خوانین جوانشیر و آغاز تسلط روسیه به مهاجران اختصاص داشت که شامل مسلمانان و ارمنیان می‌شدند. مهاجرت به مکانی که به مرکزیت حکومت محلی انتخاب می‌شد، امری طبیعی و نتیجه تشخیصی بود که مهاجران از منافع خویش و منافع نقل مکان به آن نقطه داشتند. این منافع در مرتبه نخست شامل امنیتی می‌شد که در درون قلعه و پیرامون آن برای مهاجران فراهم می‌شد. چنان‌که پیش‌تر اشاره شد، یکی از الگوهای سنتی توسعه کالبدی شهر در ایران و اغلب سرزمین‌های اسلامی گسترش فیزیکی آن بر گرد عمارت قلعه یا «کهن‌دژ» بود. شکل‌گیری محلات جدید نیز تا حد زیادی از منطق وابستگی خویشاوندی یا قومی یا خاستگاهی تبعیت می‌کرد. بدین معنا که مهاجران بسته به تعلق خویشاوندی و قومی یا خاستگاهی در یک محله خاص سکونت می‌جستند. طبق توصیفی که در گزارش ۱۸۲۳ ایالت قراباغ آمده است، شهر شوشی در این زمان از سه محله اصلی به‌نام تبریزلی، کازانچیلی (غازانچی)، و آگولیسلی تشکیل شده بود (Bournoutian 2013: 34). دو محله اخیر ارمنی‌نشین و پذیرای مهاجرانی بودند که یا از محلات و روستاهای ارمنی‌نشین ولایت قراباغ و در رأس آن‌ها آگولیس (Agulis) به آن‌جا آمده بودند یا از ایالت نزدیکی در جنوب قفقاز مانند شکی، شروان، و آذربایجان به شوشی مهاجرت کرده بودند. محله تبریزلی (تبریزی) میزبان جمعیتی مسلمان بود که از قرار معلوم به‌واسطه قراردادش برسر مسیر تبریز و میزبانی مهاجرانی از آن شهر در قالب صنعت‌گر، تاجر، و پیشه‌ور به این نام مشهور شده بود. طبق برآورد جهان‌گردی فرانسوی، جمعیت شوشی در سال ۱۲۵۳ ق/ ۱۸۳۸ م به پانزده هزار تن بالغ شده بود (Dubois de Montpérux 1840: vol.4, 84). گسترش کالبدی شهر و ساختار محله‌ای آن در دوره تسلط روسیه تزاری ادامه یافت و حدود سی سال بعد از این تاریخ، شوشی از شش محله ارمنی‌نشین و ده محله مسلمان‌نشین تشکیل می‌شد (میرزایوسف قراباغی ۱۳۹۰: ۱۶۹).^{۱۵}

۴.۵ ترکیب قومی و دینی

جمعیت شهری شوشی از ابتدای شکل‌گیری این شهر از دو گروه متمایز دینی یعنی مسلمانان و ارمنی‌ها تشکیل می‌شد. ارمنی‌ها از جمله ساکنان باستانی این سرزمین بودند و در گذر سده‌ها فرازونشیب زیادی را تجربه کرده بودند.^{۱۶} طبق گزارش‌های محلی تاریخ قراباغ، پناه‌خان جوانشیر در دوره زمامداری خود موفق شد که بر بخش‌های ارمنی‌نشین قراباغ موسوم به «خمسه» تسلط یابد و تکاپوی ملیک‌های ارمنی برای مقابله با خان مسلمان از جمله توسل جستن به اراکلی دوم، شاه گرجستان، و ارسال نامه‌های پیوسته نزد فرمانداران روس قفقاز راه‌به‌جایی نبرد (میرزا جمال جوانشیر ۱۹۹۴: ۱۶-۱۷؛ میرزایوسف قراباغی ۱۳۹۰، ۱۶۵-۱۶۶؛ Tsagareli 1891: vol.1, 434-435). البته تردیدی نیست که نامه‌نگاری‌ها و ارتباطات این ارمنیان با روس‌ها سهم قاطعی در جلب توجه تزار به قفقاز و اقدامات بعدی داشت، اما دست‌کم تا سال ۱۲۲۲ ق/ ۱۸۰۵ م که ابراهیم خلیل‌خان با سیسیانف به توافق کورک‌چای دست یافت، رعایای ارمنی وضعیت ناگواری داشتند. این وضعیت در سال‌های پس از توافق کورک‌چای تحت‌تأثیر حمایت روسیه تا اندازه‌ای بهبود یافت. طبق گزارش ۱۸۲۳ جمعیت ارمنی ساکن شوشی تا زمان تهیه این گزارش به رقم چشم‌گیری بالغ شده بود. متأسفانه به منبعی که اطلاع دقیقی از جمعیت آرامنه شوشی در دوره فرمان‌روایی ابراهیم خلیل‌خان به دست دهد، دسترسی نداریم. به‌نوشته کپل که در آستانه جنگ دوم ایران و روس بازدید از شوشی داشت، شهر دو هزار باب‌خانه داشت و جمعیت مهاجرانی که به شوشی می‌آمدند، اعم از ارمنی و مسلمان، رو به فزونی بود؛ مهاجرانی که به‌نوشته وی «از ستم خوانین به یوغ سبک‌تر روس‌ها پناه می‌بردند» (Keppel 1827: vol. 2, 193-194). میرزایوسف قراباغی اشاره کرده است که در اوایل شکل‌گیری شوشی جمعیت مسلمان آن که بیش‌تر از تبریز، نخجوان، و از میان ایلات قراباغ به آن‌جا آورده شده بودند، بیش‌تر بود (میرزایوسف قراباغی ۱۳۹۰: ۱۶۹). مهاجرت ارمنیان به شوشی در سال‌های پس از تسلط روسیه بر قراباغ شتاب بیش‌تری یافت و به‌دعای میرزایوسف آن‌ها در سال ۱۲۷۱ ق/ ۱۸۵۵ م دو سوم جمعیت شوشی را تشکیل می‌دادند (همان‌جا). این ترکیب جمعیتی و رشد نسبتاً متوازن آن در سراسر قرن سیزدهم هجری/ نوزدهم میلادی و دهه‌های آغازین قرن چهاردهم هجری/ بیستم میلادی ادامه یافت و مسلمانان و ارمنی‌ها، دست‌کم تا دهه‌های آغازین قرن چهاردهم هجری/ بیستم میلادی، در کنار هم هم‌زیستی صلح‌آمیزی داشتند. طبق نخستین برآورد آماری سراسری در دوره

روسیه تزاری که در سال ۱۳۱۴ ق/۱۸۹۶ م انجام شد، جمعیت شهر شوشی به ۲۵/۸۸۱ نفر بالغ شده بود که ۱۴/۴۲۰ نفر از آنها را ارامنه و ۱۰/۷۷۸ تن از آنها را مسلمانان (تاتارها) تشکیل می دادند. باقی جمعیت را مهاجران روس (۳۹۶ نفر)، لهستانی (۱۳۳ نفر)، گرجی (۳۹ نفر)، مولداویایی (۱۲ نفر)، آلمانی (۱۲ نفر)، آوار (۴ نفر)، و گروهی دیگر از جمله پنج مهاجر ایرانی تشکیل می دادند.^{۱۷}

۵.۵ بافت و ساختار اجتماعی

از نظر ساختار اجتماعی، تا پیش از تثبیت تسلط روسیه و نتایج مدیریت استعماری، شوشی جامعه شهری تاحدی ساده داشت که مناسبات و سازوکار اجتماعی آن از منطق حاکم بر سلسله مراتب قبایلی و نظام زمین داری پیروی می کرد. از این منظر با دو مقوله اجتماعی کلی یعنی فرادستان و فرودستان و گروهی میانه در بافت جامعه شهری شوشی سروکار داریم. گروه نخست، که در نظمی کمابیش هرمی شکل قرار داشتند، شامل خان و خاندان وی، اشراف زمین دار موسوم به بیگها، و طبقه ممتازی با عنوان «معافی» تشکیل می شد که از نوعی وابستگی اکتسابی به هسته مرکزی قدرت محلی بهرمنند بودند (Leviatov 1948: 40-45). این گروه فرادست هم زمان با اقامت در شوشی، حضور غیرمستقیمی نیز در محال و روستاهای قراباغ داشتند که املاکشان به شمار می رفت. بخشی از جمعیت فرودست شوشی نیز رعایای وابسته به آنان بودند که برحسب خواست اشرافیت مذکور و به منظور برآوردن نیازهای آنان در شوشی اقامت داشتند. گروه دوم، شامل طیف متنوعی از رعایای مسلمان و ارمنی بودند که «آدم» خان یا وابستگان خونی وی به شمار می آمدند. برخی از این رعایا مالیات پرداز بودند و برخی دیگر که شامل سادات، یتیمان، زنان بیوه، و رنجبران تهی دست می شدند از مالیات معاف بودند. جمعیت این طیف اخیر چندان چشم گیر نبود (Bournoutian 2013: 27-89).

در میانه این دو گروه کلی، برخی از ساکنان شوشی را بازرگانان، صنعت گران و اهل حرف، پیشه وران، روحانیان، و سربازان اجیر تشکیل می دادند که می توان از آنها به منزله طیف «میانه حال» شهری تعبیر کرد. این طیف وابستگی مستقیمی به شبکه اویماق خان نداشتند، اما بر بستر اقتصاد محدود قلمرو وی امرار معاش می کردند و سهم مؤثری در تنوع بخشی به الگوی ساده تقسیم کار در شوشی داشتند. در دوره فرمانروایی خوانین، افزایش شمار این بخش از جمعیت شهری شوشی تابعی از اراده و توان وی در ایجاد

امنیت بود. اقدام ابراهیم خلیل خان در تأسیس ضراب‌خانه و ضرب سکه‌ای به نام «پناه‌آباد» را، که تا مدت‌ها در شهرهای مختلف ایران نیز آوازه درانداخته بود،^{۱۸} می‌توان شهادتی بر رویکرد استقلال‌طلبانه و کام‌یابی نسبی وی در توسعه اقتصاد پولی محلی قلمداد کرد. وانگهی، تبدیل مازاد تولیدات کشاورزی و شبانی به پول و گذار از دادوستد کالایی به دادوستد پولی منوط به توسعه الگوی تقسیم کار و فعالیت بازرگانان و پیشه‌وران بود. به‌طور طبیعی خان هوادار این رونق در قلمرو محدودش بود. بدین ترتیب، در دوره فرمان‌روایی خوانین درعین استثمار رعایای مالیات‌پرداز که منبع اصلی تولید ثروت خان به‌شمار می‌رفتند (Petrushevskii 1949: 166-196)، از حضور و فعالیت بازرگانان و پیشه‌وران استقبال می‌شد که نقش محوری در توسعه اقتصاد پولی داشتند. همین واقعیت زمینه مهاجرت ارمنیان به شوشی را فراهم می‌کرد.

با تثبیت سلطه روسیه و انحلال حکومت خانی در سال ۱۲۳۷ ق/ ۱۸۲۳ م زمینه برای تغییر الگوی سنتی حاکم بر قراباغ فراهم شد. باین‌که حکومت روسی قفقاز شتابی برای اصلاحات ساختاری و سلب اختیار از اشرافیت قبایلی / زمین‌دار نداشت، انحلال حکومت خانی به‌معنای تضعیف پایگاه اشرافیت، تقویت موقعیت ارمنیان، بازشدن دست حکومت استعماری برای حمایت از نیروهای هوادار روسیه، و نظم‌بخشیدن به اداره ایالت و به‌ویژه نظام مالیات‌گیری بود. شتاب‌گرفتن مهاجرت ارمنیان به شوشی که بخشی از آن در خلال دوره پس از جنگ دوم ایران و روسیه و با هدایت مستقیم فرمان‌داران روس و وفاداران به آن‌ها انجام پذیرفت، ایجاد امنیت و ثبات در ایالت و قاعده‌مند کردن اداره آن، که گام‌های اولیه آن در دوره زمامداری یرملوف و با آمارگیری ایالت آغاز شده بود، سهمی قطعی در تقویت جامعه شهری شوشی به‌نفع طیف «میان‌حال» بود. این تحول به‌سهم خود بستر مساعدی برای تداوم حیات شهری شوشی و افزایش جمعیت و تقویت بافت اجتماعی آن فراهم آورد. بدین ترتیب، در گذار قرن سیزدهم هجری / نوزدهم میلادی شوشی از کرسی حکومتی محلی و ساختاری به‌نسبت ساده به کانونی شهری مطرح با ساختاری پیچیده تبدیل شد که خاستگاه نسلی از چهره‌های ادبی و تجدد‌گرای مطرح در میان مسلمانان و ارمنیان قفقاز شد. شهری که در آستانه قرن چهاردهم هجری / بیستم میلادی محیط فکری و فرهنگی پویا و سرزنده‌ای داشت و قرار بود خاستگاه چهره‌های شاخص و تأثیرگذاری چون عزیر حاجی‌بیگف و احمد آقاوگلو (آقاییف) شود (رئیس‌نیا ۱۳۵۷: ۸-۹؛ کالیراد ۱۳۹۲: ۳۱-۷۳؛ Shissler 2002: 43-44).

۶. نتیجه‌گیری

روایت تاریخی همواره مستعد درغلتیدن به عرصه تعمیم‌گرایی، زمان‌پریشی، و اثرپذیری از گفتمان‌های مسلط زمانه است. این استعداد و ظرفیت بنیادهای معرفت تاریخی و اعتبار آن را به پرسش می‌گیرد. تلاش پژوهش‌گر تاریخ برای دستیابی به شناختی جزئی‌نگر، ژرف، و ردیابی تغییرات در بستر زمانی آن‌ها راه‌بردی برای گریز از این آسیب‌پذیری‌هاست. حوزه جنوب قفقاز به‌علل معینی از جمله تنوع و تکثر قومی و فرهنگی، گذار از دوره سستی به مدرن در سایه نوسازی استعماری، ضعف ساختارهای اجتماعی و فرهنگی پایدار، مداخله مؤثر هژمونی فرامنطقه‌ای در شکل‌گیری ساختار مدرن این جوامع، و بازتاب این مداخله در روایت‌گری پیشینه تاریخی بیش‌تر مستعد زمان‌پریشی، حال‌گرایی، و کلی‌نگری است. با این تصور، در پژوهش حاضر تلاش شد تا با تمرکز بر روند تاریخی شکل‌گیری و توسعه کانون شهری معین در جنوب قفقاز، برخی جلوه‌های جزئی و متمایز حیات شهری در این حوزه در نخستین مراحل گذار آن از دوره سستی به مدرن نمایانده شود.

چنان‌که در این بررسی نمایانده شد، شهرنشینی در جنوب قفقاز قرن دوازدهم هجری/هجدهم میلادی تا حد زیادی تحت‌تأثیر آشفتگی نظم سیاسی بود. این آشفتگی بنیان حیات اجتماعی را سست و زمینه ظهور نوع سنخ‌نمایی از جوامع شهری کوچک را فراهم آورد که می‌توان از آن‌ها با عنوان «ارگ‌شهر» یاد کرد. ظهور این ارگ‌شهرها در مرتبه نخست با شرایط سیاسی، اجتماعی، و محیطی جنوب قفقاز پیوند داشت و آن را می‌توان براینده کنش‌گری رؤسای ایلی و امکانات اجتماعی و اقتصادی موجود در جهت حفظ و توسعه اقتدار محلی قلمداد کرد. در نمونه شوشی، سهم آشکار و چشم‌گیر اراده و سیاست یک فرمانروایی ایلی را در بنیان‌گذاری و توسعه این شهر و جامعه آن اعم از کالبد، جمعیت، مهاجرت، ساختار، و بافت اجتماعی می‌توان تشخیص داد. درعین حال، آشکار است که در زمانه موردبررسی، مهاجرت به‌متابۀ عاملی تعیین‌کننده در شکل‌گیری جامعه شهری شوشی از مجموعه‌ای عوامل و انگیزه‌های متمایز تأثیر پذیرفته بود. بخشی از جمعیت مهاجر هسته اصلی اویماق جوانشیر و وابستگان آن بودند که بنابر تشخیص خان به شوشی انتقال داده شدند؛ بخشی را تجار، صنعت‌گران، و پیشه‌وران مسلمان و ارمنی تشکیل می‌دادند که در همان دوره حکومت خاندان جوانشیر بنابر تشخیص «عقل سلیم» به این کانون شهری رو به توسعه مهاجرت کردند. این مهاجران نیز سهم مؤثری در تکوین سیمای کالبدی شوشی و ساختار محله آن داشتند. درنهایت، مداخله عامل بیرونی یعنی روسیه تزاری و سیاست استعماری آن بود که زمینه تکوین هویت مدرن این شهر را فراهم آورد.

از قلعه تا شهر: بررسی پیوند شهرنشینی و حیات قبایلی در جنوب قفقاز ... (جواد مرشدلو) ۲۱۳

پی‌نوشت‌ها

۱. در میان این پژوهش‌ها که بیش‌تر در نیمه دوم قرن سیزدهم هجری / نوزدهم میلادی و دهه‌های آغازین قرن بیستم میلادی تألیف شده‌اند می‌توان از این نمونه‌ها یاد کرد:
Dubrovin 1866; Potto 1899; Avalov 1901; Romanovskii 1902.
۲. درباره مفهوم «تاریخ‌نگاری برساخت‌گرا» بنگرید به مانزلو ۱۳۹۴: ۶۲-۶۳.
۳. به نظر می‌رسد خاستگاه این تغییر پارادایمیک در تاریخ‌نگاری را می‌بایست در دهه‌های ۱۹۳۰ و ۱۹۴۰ م جست‌وجو کرد که روایات اسمیرنف، لویاتف، و پتروشفسکی از تاریخ جنوب قفقاز منتشر شد. بنگرید به
Smirnov 1938, 75-112; Petrushevskii 1940: 166-196; Petrushevskii 1949: 35-48;
Leviatov 1948: 112-113, 116-120, 135-138; Abdullaev 1965: 53-184.
۴. برای نمونه بنگرید به Ixfā 2006: 77-120; Mitatoghlu 2007: 25-37; Kadjar 2007: 9-92
5. Atkin 1980: 8-21; Mostashari 2006: 113-128
۶. به روسی: Низавать Низовой
۷. برای گزارش‌های دیگری از وضعیت شهرهای کرانه غربی دریای خزر در همین مقطع بنگرید به
Bell 1763: vol. 1, 36-76; Hanway 1753: vol. 1, 369-392; Cook 1770: vol. 2, 322-400.
۸. پیشینه ظهور واژه «قرباغ» (کاربرد شکل دیگر این نام یعنی «قره‌باغ» جدید است) در ادبیات جغرافیایی ایران برای نامیدن، بخشی از سرزمین اران را می‌توان به دوره مغول و تیموری رساند. در منابع این دوره به‌وفور با واژه «قرباغ اران» سروکار پیدا می‌کنیم که قشلاق و محل اجتماع یا اسکان اردوهای زمستانی (یورت) لشکریان مغول و تیمور بود. برای نخستین‌بار ذکرها از این نام در منابع تاریخی و جغرافیایی دوره میانه بنگرید به همدانی ۱۳۷۳: ج ۲، ۱۲۶۰، ۱۳۰۱؛ حمدالله مستوفی ۱۳۶۲: ۵۶، ۱۸۱، ۱۸۲؛ حافظ ابرو ۱۳۸۰: ۳۴-۳۷، ۷۴۹-۷۵۸؛ حافظ ابرو از نام‌های مشابهی در پیرامون بادغیس هرات و سلماس خبر می‌دهد که به‌نظر می‌رسد به همین دلیل در آغاز قرباغ اران در کنار هم کاربرد داشته و به‌تدریج به همین نام شهرت یافته است:
حافظ ابرو ۱۳۴۹: ۳۳، ۱۱۰؛ حافظ ابرو ۱۳۸۰: ۳۹۹، ۷۶۷، ۸۶۸
۹. هیوسن (Hewsen 1972: 301) تاریخ ساخت قلعه را سال ۱۷۵۲ ق/ ۱۱۶۵ م تعیین کرده است.
۱۰. ملیک شاه‌نظر از تبار یکی از ملیک‌های ارمنی قرباغ بود که به‌واسطه خدماتی که در دوره پادشاهی شاه‌عباس یکم به‌انجام رساند، مورد توجه ویژه‌ای قرار گرفته بود و شهرت این خاندان به «شاه‌نظریان» نیز به همین مناسبت بود: رافی ۱۳۸۵: ۳۱؛

Hewsen 1972: 300-301; Arakel de Tauris 1874: 316; Khuzani Isfahani 2015: vol. 3, 654-655.

۱۱. طبق آمار ۱۸۲۳ م جمعیت ارمنی تابع خان قراباغ و منابع مالی که از کار و دارایی آنها به خزانه

خان واریز می شد، به مراتب بیش تر از رعایای مسلمان بود: Bournoutian 2013: 234-235

۱۲. در این زمینه بنگرید به اشرف ۱۳۵۳: ۱۸-۲۴؛ یوسفی فر ۱۳۸۴: ۲۳۶-۲۳۸؛ یوسفی فر ۱۳۸۹: ۱۵۸-۱۶۰.

۱۳. ورث (версь)

۱۴. برای شواهدی از جابه‌جایی جمعیت و مهاجرت اجباری در جنوب قفقاز دوره صفوی و افشاریه بنگرید به باکیخانوف ۱۹۷۰: ۱۷۶؛ و نیز

Khuzani Isfahani 2015: vol. 3, 636-645; Arakel de Tauris 1874: vol. I, 296-303; Hirotaki 2012: 241-258.

۱۵. به گزارش میرزایوسف قراباغی محله‌های ارمنی‌نشین عبارت بودند از مغریلو، قرانچیلو، اکیسلو، چله برد، دره دباغان محله پایین و غریبه و محلات مسلمان‌نشین عبارت بودند از قورتلر، جولفا، قویلو، چخور، حاجی یوسفلو، مردینلو، جهودلر، ساعتلو، مامائی و خوجه‌مرجانلو. وی به محله‌ای به نام تبریزی اشاره نکرده است (میرزایوسف قراباغی ۱۳۹۰: ۱۶۹).

۱۶. با این که سیاست‌های مهاجرتی و جابه‌جایی جمعیت در دوره تسلط روسیه تزاری تأثیر معین و انکارناپذیری بر شکل‌گیری بافت قومی جنوب قفقاز داشته است (در این زمینه، بنگرید به Sherry 2007: 37-57)، اما اولاً، این سیاست‌ها صرفاً محدود به ارمنیان نبود و ثانیاً، هم‌چنان که گزارش ۱۸۲۳ ایالت قراباغ نشان می‌دهد، مهاجرت ارمنیان به شهرهای رو به ظهور و توسعه پیش از تسلط روسیه نیز امری رایج بود. پیشینه تاریخی حضور ارمنه در جنوب قفقاز را در این منابع می‌توان ردیابی کرد:

Dasxuranci 1961: 1-233; *The Geography of Ananias of Sirak* 189-193; Iohannes de Dzar 1874: vol. I, 553-562; Arakel de Tauris 1874: vol. I, 274-276; Jalalians 2009: 24-45; Bournoutian 2001; Bournoutian 1998.

۱۷. این اطلاعات آماری از کتاب در دست چاپ پرفسور بورتوتیان با موضوع «بررسی آماری ایالت الیزابت‌پل» برگرفته شده است؛ بدین وسیله وظیفه خود می‌دانم از سخاوت و بزرگواری ایشان سپاس‌گزاری کنم؛ نیز بنگرید به

<http://www.demoscope.ru/weekly/ssp/emp_lan_97_uezd.php?reg=397>.

۱۸. هر سکه پناه‌آباد (پناه‌آباد) که از جنس نقره بود، نیم قران یا ده شاهی ارزش داشت (بنگرید به لغت‌نامه ۱۳۷۷: ذیل مدخل «ماده»).

شیوه ارجاع به این مقاله

مرشدلو، جواد (۱۳۹۹)، «از قلعه تا شهر: بررسی پیوند شهرنشینی و حیات قبایلی در جنوب قفقاز با تمرکز بر شوشی»، *دوفصلنامه علمی - پژوهشی تحقیقات تاریخ اجتماعی*، س ۱۰، ش ۲.

doi: 10.30465/shc.2021.34535.2188

کتابنامه

- احمدی، حسین (گردآورنده) (۱۳۸۴)، *سه رساله درباره قفقاز*، تهران: مؤسسه تاریخ معاصر ایران.
- استرآبادی، محمدمهدی بن محمدمصیر (۱۳۴۱)، *جهانگشای نادری*، به کوشش عبدالله انوار، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
- اشرف، احمد (۱۳۵۳)، «ویژگی های تاریخی شهرنشینی در ایران، دوره اسلامی»، *مطالعات جامعه‌شناختی*، دوره قدیم، ش ۴.
- اصفهان، محمدمعصوم بن خواجگی (۱۳۶۸)، *خلاصه السیر؛ تاریخ روزگار شاه صفی صفوی*، تهران: علمی.
- باکیخانوف، عباسقلی آقا (۱۹۷۰)، *گلستان ارم*، چاپ علمی - انتقادی، به همت عبدالکریم علی زاده، باکو: اداره انتشارات علم.
- حافظ ابرو، عبدالله بن لطف الله (۱۳۴۹)، *جغرافیای حافظ ابرو (قسمت ریع خراسان: هرات)*، به کوشش نجیب مایل هروی، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- حافظ ابرو، عبدالله بن لطف الله (۱۳۸۰)، *زبدالتواریخ*، مقدمه، تصحیح، و تعلیقات از سیدکمال حاج سیدجوادی، تهران: سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- حمدالله مستوفی، حمدالله بن ابی بکر (۱۳۶۲)، *نزهة القلوب*، تصحیح گای لیسترنج، تهران: دنیای کتاب.
- رئیس نیا، رحیم (۱۳۵۷)، *عزیز و دو انقلاب*، تهران: چاپار.
- رافی، هاکوپ ملیک هاکوپیان (۱۳۹۵)، *ملوک خمسه؛ قره باغ و پنج ملیک ارمنی آن از فروپاشی صفویه تا جنگ های ایران و روس*، ترجمه آرا دراستپانیان، تهران: شیرازه.
- رهبرن، کلاوس (۱۳۴۹)، *نظام ایالات در دوره صفویه*، ترجمه کیکاوس جهانداری، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- شمیم، علی اصغر (۱۳۷۱)، *تاریخ ایران در دوره سلطنت قاجار*، تهران: علمی.
- قرباغی، میرزابیوسف (۱۳۹۰)، *تاریخ صافی؛ تاریخ قرباغ از ابتدا تا دوره دوم جنگ های روس و ایران*، به کوشش حسین احمدی، تهران: مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر.
- کالیراد، علی (۱۳۹۲)، *از جامعه ایرانی تا میهن ترکی: زندگی فکری و سیاسی احمد آقاییف*، تهران: پردیس دانش.

کندلی هریسچی، غفار (۱۳۷۴)، *خاقانی شروانی: حیات، زمان و محیط او*، ترجمه میرهدایت حصار، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.

مانزلو، آلن (۱۳۹۴)، *وساخت تاریخ*، ترجمه مجید مرادی سده، تهران: پژوهشکده تاریخ اسلام. مرشدلو، جواد (۱۳۹۷)، «سیاست و شهرنشینی در قفقاز پیشاستعماری: نقش عامل سیاست در تحول حیات شهری شماخی در سده دوازدهم/هجدهم»، *تحقیقات تاریخ/اجتماعی*، س ۸، ش ۱.

مرشدلو، جواد (۱۳۹۹)، «پایگاه اقتصادی و اجتماعی یک حکومت محلی در جنوب قفقاز: بررسی منابع اقتصادی حکومت خونین شیروان در آستانه تسلط روسیه (۱۷۷۰-۱۸۲۰ م.)»، *پژوهش‌های علوم تاریخی*، س ۱۲، ش ۲.

مروی، محمدکاظم (۱۳۶۴)، *عالم‌آرای نادری*، مقدمه، تصحیح، و تحشیه محمدامین ریاحی، ۳ ج، تهران: زوار.

میرزاجمال جوانشیر قراباغی (۲۰۰۱)، *تاریخ قراباغ*، چاپ جورج بورنوتیان، کوستامسا: مزدا. میرزاسمیعا (۱۳۶۸)، *تذکره الملوک*، به کوشش سیدمحمد دبیرسیاقی، به‌ضمیمه سازمان اداری حکومت صفوی یا تعلیقات مینورسکی، ترجمه مسعود رجب‌نیا، تهران: امیرکبیر.

نصیری، علی‌نقی (۱۳۷۱)، *القاب و مواجب دوره سلاطین صفویه*، تصحیح یوسف رحیم‌لو، مشهد: دانشگاه فردوسی مشهد.

یوسفی‌فر، شهرام (۱۳۸۴)، «تأملاتی در مقوله شکل شهر و مناسبات شهرنشینی در سده‌های میانه تاریخ ایران»، *فرهنگ*، ش ۵۶.

یوسفی‌فر، شهرام (۱۳۸۹)، «الگوهای پیدایش شهر و شهرنشینی در تاریخ ایران»، *تاریخ ایران*، ش ۶۴. همدانی، رشیدالدین فضل‌الله (۱۳۷۳)، *جامع التواریخ*، تصحیح و تحشیه محمد روشن و مصطفی موسوی، تهران: البرز.

Abdullaev, G. V. (1965), *Azerbaidzhan v Xviii Veke i Vzaimootnesheniia Ego c Rossiei*, Baku: Izdate'l'stvo Nauk.

Arakel de Tauris (1874), *Livre d'Histoires*, M. Brosset (ed. & trad.), Collection d'Historiens Armeniens, t. I., St. Petersburg: Imperimerie de l'Academie Imperiale des Sciences.

Atkin, M. (1979), "The Strange Death of Ibrahim Khalil Khan of Qarabagh", *Iranian Studies*, vol. 12, no. 1-2.

Atkin, M. (1980), *Russia and Iran, 1780-1828*, Minneapolis.

Atkin, M. (1988), "Russian Expansion in the Caucasus to 1813", in: *Russian Colonial Expansion to 1917*, M. Rywkin (ed.), London & New York: Mansell Publishing Limited.

Avalov, Z. (1901), *Prisoedinenie Gruzii k' Russii*, St. Petersburg: Ertelev.

Beiberstein (1798), *Tableau des Provinces Situées sur la Côte Occidentale de la Mer Caspienne Entre les Fleurs Terek et Kour*, St. Petersburg: n.p.

Bell, J. (1762), *Travels from St. Petersburg in Russia to Diverse Parts of Asia*, Glasgow: Gale, ECCO.

- Berzhe, A. (ed.), *Akty Sobrannye Kavkazkoiu Arkheograficheskoiu Kommissieiu*, 12 vols. (Tiflis: Arkhiv Glavno Upravleniia Namestnika Kavkazskogo, 1866-1904), Abbr, AKAK.
- Bournoutian, G. (2004), (Introduction and Annotated Translation) *Two Chronicles on the History of Karabagh*, Costa Mesa: Mazda Publishers.
- Bournoutian, G. (2012), *The 1823 Russian Survey of the Karabagh Province, A Primary Source on the Demography and Economy of Karabagh in the Early 19th Century*, Costa Mesa: Mazda Publishers.
- Bournoutian, G. (2016a), *The 1819 Russian Survey of the Khanate of Sheki [Shakki], A Primary Source on the Demography and Economy of An Iranian Province Prior to Its Annexation by Russia*, Costa Mesa: Mazda Publishers.
- Bournoutian, G. (2016b), *The 1820 Russian Survey of the Khanate of Shirvan, A Primary Source on the Demography and Economy of an Iranian Province Prior to Its Annexation by Russia*, United King: Gibb Memorial Trust.
- Bournoutian, G. (1991), *The Khanate of Erevan under Qajar Rule, 1797-1828*, Costa Mesa: Mazda Publishers.
- Bournoutian, G. (1998), *Russia and the Armenians of Transcaucasia, 1797-1889*, a Documentary Record, Costa Mesa: Mazda Publishers.
- Bournoutian, G. (2001), *Armenians and Russia, 1626-1796, A Documentary Record*, Costa Mesa: Mazda Publishers.
- Brosset, M. (1849), *Histoire de la Georgie Dupuis l'Antiquite Jusqu'au XIXe Siècle*, vol. I, S. Petersbourg: Imperimerie de l'Académie Impérial de Sciences.
- Butkov, P. G. (1869), *Materialiy dlia Novoi Istorii Kavkaza c 1722 po 1803 g.*, vols. 1 & 3, St. Petersburg: n.p.
- Cook, J. (1770), *Voyages and Travels through the Russian Empire, Tartary and Parts f the Kingdom of Persia*, 2 vols. Edinburgh: Published by the author.
- Dasxuranci, M. (1961), *The History of Caucasian Albanians*, C. J. F. Dowsett (trans.), London: Oxford University Press.
- Dubois de Montpérux, F. (1840), *Voyage Autour de Caucase...*, 4 vols., Paris: Librairie de Gide.
- Dubrovin, N. F. (1886), *Istoria Voiniy i Vladichestva Russkikh na Kavkaz'*, St. Petersburg.
- Esadze, S. (1907), *Istoricheskaia Zapiska ob Upravlenii Kavkazom*, 2 vols., Tiflis: 1907.
- Fana, M. R. (2006), *Tarixi Cedidi Qarabag in Qarabagnameler*, vol. 3, Baku: Serq-Qerb.
- Ferrieres-Sauveboeuf (1790), *Memoires Historiques, Politiques et Geographics des Voyages du Comte de Ferrieres-Sauveboeuf faite en Turquie, en Asie et en Arabie Dupuis 1782 jusqu'en 1789...*, 2 vols., Maestricht.
- Gamba, Ch. (1826), *Voyages dans la Russie Meridionale et Particulierement dans les Provinces Situées au-dela de Caucase faist Depuis 1820 jusqu'en 1824*, 2 tomes, Paris.
- Gerber, Y. G. (1760), *Opisanie Stran i Narodov vdol' Zapadnogo Berega Kaspiyskogo Moria 1728 g. Istoria Geografia i Etnografia Dagestana*, St. Petersburg: Uchebniki dlia Shkoli.
- Gmelin, Sa. G. (2007), *Travels through Northern Persia, 1770-1774*, translated and annotated by Willem Floor, Mage Publishers.
- Hanway, J. (1753), *An Historical Account of British Trade over the Caspian Sea*, London.

- Haxthausen, B. V. (1854), *Transcaucasia: Sketches of the Nations and Races between the Black Sea and the Caspian*, London: Chapman & Hall.
- Hewsen, R. H. (1972), "The Meliks of Eastern Armenia: A Preliminary Study", *Revue des Etudes Armeniennes*, Nouvelle Série, tome IX.
- Hirotake, M. (2006), "The Forced Migrations and Reorganization of the Regional Order in the Caucasus by Safavid Iran: Preconditions and Developments Described by Fazli Khuzani", in: *Reconstruction and Interaction of Slavic Eurasia and Its Neighboring Worlds*, I. Osamu and U. Tomohiko (eds.), Tokyo: Hokkaido University.
- Iohannes, de Dzar (1874), *Histoire de l'Aghovanie*, M. Brosset (ed. & trad.), Collection d'Historiens Armeniens, t. I, St. Petersburg: Imperimerie de l'Academie Imperiale des Sciences.
- Jalaleants', E. H. (2009), *A Brief History of the Aghuank' Region, A History of Karabagh and Genje from 1702-1723*, annotated translation by George A. Bournoutian, Costa Mesa: Mazda Publishers
- Javanshir, M. J. (2004), "A History of Qarabagh", in: *Two Chronicles on the History of Qarabagh*, G. Bournoutian (ed.), Costa Mesa: Mazda Publishers.
- Kadjhar, Ch. (2007), *Staraya Shusha*, Baku: Sherq-Qerb.
- Keppel, G. Th. (1827), *Personal Narrative of a Journey from India to England...*, Second Edition, London: n.p.
- Khalfin, N. A. (1986), *Poslannik Petra I na Vostoke, Posol'stvo Florio Beneveni v Persio i Bukharu v 1718-1725 Godakh*, Moscow: Isdatel'stvo Nauk.
- Khuzani Isfahani, F. B. (2015), *A Chronicle of the Reign of Shah 'Abbas*, ed. & introduction by Kioumars Ghereghlou, London: Gibb Memorial Trust.
- Klaproth, M. (1827), *Tableau Historique, Geographique, Ethnographique et Politique du Caucase et des Provinces Limitrophes Entre la Russie et la Perse*, Paris & Leipzig.
- Kurukin, I. V. (2010), *Persids'kii Pokhod Petra Velikogo, Nizovoi Korpus na Beregakh Kaspia*, Moscow: Izdatel'stvo Kvadriga.
- Lang, D. M. (1957), *The Last Years of the Georgian Monarchy, 1658-1832*, Columbia University Press.
- Leviatov, V. N. (1948), *Ocherki iz Istorii Azerbaidzhana v XVIII veke*, Baku: Elm.
- Magalian, A. (2010), "Artsakhskie Melikstva I Voznoknovenie Karabakskogo Khanstvo", *Russkii Sbornik, Issledovania po Istorii Rossii*, O. R. Airapetov et al. (ed. & compilation).
- Margarian, H. (2001), "The Nomads and Ethnographical Realities of Transcaucasia in 11th-14th centuries", *Iran & the Caucasus*.
- Midatoghlu, A. F. (2007), *Karabagskoe Khanstvo*, Baku: Tahsil.
- Mirza Adigözalbeg (2004), "Karabagh Nameh", in: *Two Chronicles on the History of Qarabagh*, G. Bournoutian (ed.), Costa Mesa: Mazda Publishers.
- Mostashari, F. (2006), *On the Religious Frontier: Tsarist Russia and Islam in the Caucasus*, London: I. B. Tauris.
- Mustafaev, D j. M. (1989), *Ceverniye Khanstva Azerbaidjhana i Rossia*, (konets XVIII-Nachalo XIX v.), Baku: Elm;

از قلعه تا شهر: بررسی پیوند شهرنشینی و حیات قبایلی در جنوب قفقاز ... (جواد مرشدلو) ۲۱۹

- Petrushevskii, I. P. (1949), *Ocherki po Istorii Feodal'Nikh Otnosheniiy v Azerbaidzhane I Armenii v XVI- Nachale XIX vv*, Leningrad.
- Potto, N. (ed.) (1906), *Utverzhdenie Russkago Vladichestva na Kavkaz'*, vol. IV/1, Tiflis.
- Romanovskii, V. N. (1902), *Ocherki iz Istorii Gruzii*, Tiflis: Tipografia K. P. Koslovskago.
- Sherry, D. L. (2007), *Imperial Alchemy: Resettlement, Ethnicity, and Governance in the Russian Caucasus, 1828-1865*, PhD Dissertation, University of California.
- Shissler, A. H. (2002), *Between Two Empires: Ahmet Ağaoğlu and the New Turkey*, London: I. B. Tauris.
- Smirnov, N. A. (1938), *Politika Rossii na Kavkaz v XVI-XIV Vekakh*, Moscow: Izadatel'stvo Sotsial'no-Ekonomicheskoi Literaturi.
- The Geography of Ananias of Širak (1992), *Introduction, Translation and Commentary by R. H. Hewsen*, Wiesbaden: Dr. Ludwig Reichert Verlag.
- Tsagareli, A. A. (1891), *Gramotii i Drugiye Istoricheskie Dokumentii XVIII Ctoletia, Otnociashshiesia k Gruzii*, St. Petersburg: Litografia B. Kirshbauma.
- Van Helen, D. J. (1830), *Memoire of Don Juan van Helen*, London: n.p.
- Zubov, P. (1833), *Kartina Kavkazs'Kogo Kraya*, vol. 4, S. Petersburg: n.p.

